

<p>RECEIVED 2008</p>	<p>التنويه بال تشبيه</p>	
	<p>بسم الله الرحمن الرحيم</p>	<p>۹۸۹۵</p>

سبحان الذي ليس كمثل شي، والذي بدأ الخلق واليه الفنى، تنزه عن التشبيه والتشليل، وتقدس
 عن التنقيح والتبديل، وتصل على من اوتي جوامع الكلم واوحى التنزيل، وعلى آله وصحبه واولي
 الامر من بعدهم، اما بعد فمذه رساله حررتها في التشبيه، ومبتمتها التنويه بال تشبيه، وادبها
 الى حضرة من الطائفة طاعة، وانتقال امره نعمت البضاعة، وكرمتها على مقدمته وخمسة
 ابواب، واولها السمعان في كل فصل و باب بمقدمه و در بيان معنى لغوى واسطى لاهى
 تشبيه، آنچه بان تعلق وارو بدانكه تشبيه در لغت عبارتست از بهر ايت كه درون بر شاكيت
 چیزی با چیزی در معنی تحقیقا یا تخمیلًا و مراد از معنی وصفی است كه از موجودات خارجیه بنا
 مثل شجاعت و سخاوت و علم و حلم و شاكيت زید و عمر و در خانه و جارت تشبيه نباشد كه امر
 مشترك دران موجود خارجی است كه معنوی و چیز اول را مشبه و ثانی را مشبه به و معنی مشترك
 را وجه تشبيه و وجه شبه و قائلش را مشبه بگویند سوال تعريف مذکور ما در قست
 بر جبارنی زید و عمر و قائل زید بگرا كه هر دو اول اشراك در محبیت و هر دو ثانی مشاركت در
 قتل و ازندا لانكه این هر دو را از افراد تشبيهی نمی شمارند چو اب مراد از مشاركت مذکور اول
 باعتبار معنی مطابقی است نه التزامی و معنی مطابقی جبارنی زید و عمر و نبوت محبیت است بر
 هر يك نه مشابهت یكی با دیگری و محبیت التزامی هر گاه محبیت برای هر يك ثابت شده مشاركت
 یكی با دیگری و محبیت هم لازم آمده لیکن این معنی التزامی است كه مقصود بالذات نبوده است
 و اگر مشاركت مذکور را کسی تصدرا ملحوظ دارد و در نیجالت از قبیل تشبيه خواهد بود و سوال
 مر فیان در خاصیات ابواب تصریح کرده اند كه باب مفاعله برای مشاركت و یا سب تفاعل

برای تشاک می باشد و این قول ولالت صریح بر این معنی بود که مشارکت و تشاک معنی مطابقت
 آنهاست چنانچه قول مذکور از قبیل مساویست و مراد آنست که از معنی مطالبه آنها
 مشارکت و تشاک لازم می آید چه در لول مطابقی امثال این هر دو باب ثبوت مسند
 مثل فعل ضروری برای دو کس است که ازان مشارکت آنها در دو مسند نیز لازم می آید
 و ثبوت حکمی برای بیشترین چیزی دیگرست و مشارکتها احدیها لآخر چیزی دیگر گمانی
 میان هر دو فرقی نکرده که با قال السید السند و العصامه الاستغفرینی اما این جواب خاص
 از زندقه نیست چه تشاک نیست که مشارکت مفاعله و تفاعل بالایی مشارکت جاوی زید
 و عمر است و در معنی موصوع لداخل و لهذا معنی مفاعله و تفاعل بدون اعتبار تعد مسند الیه
 و شرکت در عهد و فعل صورت نه بند و بر خلاف جای که مشارکت در آن محض از تعد مسند الیه
 مستفاد میشود و تحقق معنی آن بر مسند الیه احدیها امکان این قرینه معلوم شد که مشارکت مفاعله و تفاعل
 در معنی مطابقت آنها نسبت نه التزامی با تحقیق نزد اقامه هر دو آنست که شرکت مفاعله و تفاعل
 مشارکت نه التزامی معنی تشاک در بدل خطا قائل زید و عمر او تفاعل زید و عمر قول مع مشارکت است اگر چه
 این مشارکت از امور عامه است که در این باب مثل قائل وضار و با صر و غیره اسوای شایان قیاس میشود
 و چون معتبر در تشبیه معنی مطالبه است نه تضمنی و التزامی پس اعتراض مذکور ساقط شد
 و علامه افتخارانی در باب اعتراض مذکور میگوید که مراد او تشبیه مشارکتی است که بواسطه
 حرف تشبیه مثل کاف و نحو آن لفظاً یا تقدیراً حاصل شود و بعضی او با برانند که مشارکت
 مفاعله و تفاعل از قبیل تشابه است نه تشبیه و فرق میان هر دو در باب تشابه و تشبیه شده
 و بهترین جوابات نزد مؤلف آنست که مراد از مشارکت امیرین در اینجا مشارکتی است
 که در یکی یعنی مشبه به بطریق اصالت و در دیگری یعنی مشبه بطور رفوعیت باشد بخلاف
 مشارکت زید و عمر و جاری زید و عمر و قائل زید و عمر که هر یک با اصالت است از تشبیه
 در اصطلاح من بیان عبارت از معنی مذکور است که خالی باشد از استعاره صریح و کینه و تخریب
 پس این سطره داخل است و تشبیه لغوی نه اصطلاحی در استعاره صریح آنست که در آن
 بدون ادوات تشبیه چیزی را چیزی تشبیه دهند و تشبیه برانند که در اینجا مراد تشبیه باشد
 حرف

مثل آیت اسدایمی دیدم شیر را که تیر علی نواز در چه مراد از اسد شبیه در پنجام و شجاع
 مشبه است بقرینه تیر اندازی و استعاره مکنیه عبارت از معنی مذکور است باز که مشبه فقط
 مثل الشَّبَبِ الذَّيْتَةُ اَطْفَارُهَا سَوَتْ نَاخِنَاي خور و فرود بردن و خلاصه که سوت اباد
 تشبیه داده ناخنها لازم مشبه به برای سوت که مشبه است ثابت گردانیده و تحسیر
 عبارت است از انزعاع کردن از صاحب معنی امری مماثل آن در آن صفت نحو لَقِيْتُ
 بِنَزِيكِ اسد املاقات کردم از زید اسد را یعنی از زید اسد متفرع میشود پس ملاقات
 او گویا ملاقات اسد است و این نزد محققین نه در مثل تشبیه است نه استعاره و علی ای حال
 معنی مذکور لغوی باشد یا اصطلاحی صفت مشکلم یعنی تشبیه دهنده است و در عرف بر جمله
 داله بر معنی مذکور اطلاق می کنند سوال فرق و تشبیه خصوصاً تشبیه بلوغ که در آن
 غیر از مشبه به مذکور نمی باشد مثل صمغ یا کبر معنی یعنی منافقان مثل کران و گنگان و پانیا
 اند و در استعاره و تشبیه است جواب و تشبیه اعتبار تغایر و تشبیه مشبه به بن چه
 و اشتراک من وجه هر یک اما یا صفت و اعتبار اادات تشبیه لفظاً یا تقدیراً ضرورت است
 استعاره اگر چه علاقه تشبیه در آن هم میباشد لیکن مشکلم در آن ادعای عمیثت می کند
 و اادات تشبیه لفظاً یا تقدیراً مراد نمیدارد و لهذا لازم و ملازم مشبه به را برای مشبه
 می کند و تشابه عبارت است از حکم تساوی بدین شئین بقصد مشکلم خواه در نفس الامر باشد
 باشد و مساوی تخصیص خیزی و دیگر میگیرد یا دیگر نباشد مثل و چادر و متساوی از یک جا پس
 گویند این چادر مثل آن چادر است یا در نفس الامر تفاوت باشند لیکن تفاوت نظر
 مشکلم ملحوظ نباشد چنانکه درین دو بیت ابونواس عَدَقَ الزُّجَّاجُ وَ دَقَّتْ الْحُمْرُ
 فَتَشَابَهَا وَ تَشَابَهَ الْأَحْمَرُ فَكَأَنَّهَا حُمْرٌ وَ كَأَنَّهَا قَدْحٌ وَ كَأَنَّهَا
 یعنی رقیق و لطیف است آبگینه و رقیق است شراب پس تشابه شدند آن هر دو امر
 مناسب یکدیگر شد پس گویا شراب است نه پیاله و گویا پیاله است نه شراب و تشابه در ظاهر
 این دو بیت است هست پرانا چشم خون نشان و در کفر از باده احمد قریح و یا لرب
 اینکه می ریزم ز چشمم یا شراب است یا شراب است یا شراب است یا شراب است یا شراب است یا شراب است

یا بروی آن لبر نمی ماند چه اگر مانند شبی باشد شبی دیگر نمی ماند مقصود از تشابه بر صرح و دوم
 و نیز تحقیقش در باب بعد خواهد آمد و چون در تشبیه ناگزیر است از تشبیه و تشبیه به دو تشبیه
 و ادوات تشبیه که این چهار ملازکان تشبیه گویند و از غرض تشبیه چه شکل را حاجت تشبیه
 نمی آید مگر برای غرضی و از اختلاف اقسام آن باعتبار طرفین و وجه تشبیه و مراتب تشبیه
 و بعد ورود و قبول و غیر آن مناسب چنان می نماید که مباحث مذکوره در پنج باب بیان کنیم
 و آنچه در زیر الفصاحت و در بیان لطافت غرض اقسام آن را بیان نموده شد خلاف اصطلاح بلغاست
 که ارکان منحصر چهار اول نموده اند و نیز در علوم عقلیه مقرر شده است که غرض شیء خارج از شیء و ارکان
 می باشد **باب اول در بیان تشبیه** تشبیه به یک تشبیه تشبیه یعنی تشبیه به تشبیه به چهار قسم است
 اول هر دو شیء در عقلی سوم تشبیه عقلی تشبیه جسمی چهارم تشبیه جسمی و تشبیه عقلی و مراد از تشبیه است
 که خودش یا ماده آن مدرك بجواس ظاهر و باشد پس اعلی است در آن مرکبات خیالی که با
 و اجزای آن محسوس بحس ظاهر بود و مراد از عقلی آنست که خودش و ماده آن مدرك بحس
 ظاهر نباشد خواه مدركش عقل صرف باشد یا قوی باطنه از و هیات و وجدانیات مدرك بعض
 حواس باطنه مثل جوع و تشنگی با الجملة و اصطلاح ایشان از مدركات حواس باطنه مرکبات خیالی
 و اعلی حسی است و باقی در عقلی و باعث بران تفصیل اقسام برای سهله ضبط احکام است
 و لا ساقش فی الاصطلاح مثال هر دو تشبیه رخسار بگل از مبصرات و تشبیه و از مرغ باواز
 غلغله مشوق از سموات و تشبیه لعل بلبیز از مشهورات و تشبیه آینه من مشوق اشرف
 از مذوقات و تشبیه پوست بدن نرم با حریر از لمبوسات علامه تفتازانی در شرح تلخیص می آید
 که در نهاده تشبیه مساویات بنظر حقیقت مساوی است چه مدرك بجاسه بصر رنگ خسار
 گل است و مدرك بجاسه شامه اخذ زلف و عنبر است و مدرك الفه طعم آینه من و غیر است
 و مدرك لامسه ملاست و نرمی پوست بدن و حریر است نه خود اشیا که مذکوره لیکن
 عرف برین اطلاق شایع شده است که میگویند ابصرات الوجود و شمات العنبر
 و ذوقات العنبر و لمبوسات الحدید و میگویند ابصرات لون الورد و بکذا مثال مرکب خیالی
 که آنرا هم می نامند و انداین است که **کَانَ مُحَمَّلًا لِشَقِيقٍ إِذَا انصَرَبَتْ أَوْ تَصَعَّدَتْ**

اعلام یا قوت فشران علی و صاح من ذب جحد یعنی شقائق سرخ و قیتکه از تحریک
 باد سیل بپاشین میکند یا بالامیر و گویا علمهای یا قوت است که بر نیزه های زبرجدین پس کرد
 شدت پس اعلام منشوره بر نیزه های زبرجدین اگر چه در خارج وجود ندارد تا حسن بصیر آنرا ادراک
 نماید لیکن ماده و اجزای آن که یا قوت و زبرجد و ریح باشد از مبصرات است که قوت خیالیه
 آنها را ترکیب داده و مثالش در فارسی چنین است صبح را بشکر پس پروین بدان
 ماند درست به کز پس همین تدروی کشیدن خنقا سستی به کسبیم تدر و دلبسته بر عنقا
 از عالم اعلام یا قوت است مثال هر دو عقلی تشبیه علم معنی بلکه با حیات که هر دو را قوت
 عقلیه در اک می کنند همچنین تشبیه هبل برگ مثالش در اشعار عربی اینست *س اعوان علم*
سحی نال الد عبودیه و *او صاده تحت التراب ریمیم* و *ذو الجبل سینک* و *تو ماش علی الثری* و
یظن من الاحیاء و هو عدیم و *بر آور علم لغنی* صاحب علم زنده است همیشه بعد مردن خود و *شیر*
 او زیر خاک پوسیده است و صاحب جمل مرده است و حال آنکه او میرود بر زمین گمان کند
 خود را از احمیا حال آنکه او معدوم است شاعر علم را حیات و جمل امگ تشبیه اده و هر یک عقلی
 است و در فارسی این شعر است *علم است چون حیات آبای بسپر کوش* و از چشمه حیات
 خود آب حیات نوش و این مصراع نیز *ع زندگی و انانیت و مرگ ناوان زیستن* و
 و وجه تشبیه در علم و حیات چیست او را کست یعنی *چنانکه از لکه ادراک جزوی حاصل می شود*
 حیات نیز باعث ادراک می باشد کذا فی شرح التلخیص و غیره اما عجیب است از صاحب هدایت
 که چه تشبیه نماید زنده ساختن را قرار داده حال آنکه زنده ساختن نه کار حیات است نه کار علم
 و وجه تشبیه چیست هر دو می باشد و همچنین *هتجا* است از صاحب نه الفصاحت که وجه تشبیه
 در اینجا بقای نام در دنیا زعم کرده حال آنکه بقای نام از صفات عامه است که در نجات و عجا
 و عدالت و غیره یافت می شود بل در *ضیای معتده الی غیره* شعر و وجه تشبیه را اختصاصی شده
 مثال تشبیه عقلی و تشبیه موت که *موت کجی عدم* حیوة از شان حسی محسوس
 نیست *بسیح محسوس* است و ازین قبیل است تشبیه درو با متاع و جان *ببازار زرین مصراع*
عرفی *سای متاع درو در بازار جان انداخته* و *انصاف متاع درو در بازار جان انداخته*

بند شکر است
 مانی شکر جان را
 گویند آنرا شکر حسی
 و غیره اند و غیره
 شرح صاحب هدایت
 از باب اول فاصح

اضافه شده به جانب شبهه است مثل اضافه شدن لکن الی لغای یعنی آبی که مثل سیم است و احتمال
 اضافه شدن بیانی سفاقی آن نیست و مراد از در و در و عشق است که اورا کس عقل میکند در
 اعضا که در کجا باشد می باشد مثال شجاعتی و شجاعتی عقلی تشبیه عطر بخلاق کریم چه عطر محسوب
 است و خلاق که عبادت است از کیفیت نفسانیه محسوس نیست مثال و بی این بیست
 القیس است $\text{الکیتبونی و المشرق فی مضاف جعی و مستونده ذوق کا نیاب غول}$
 یعنی آیامی کشد مراد قیاسه لکنه همبستر من سینه منسوب بشاروف بین و سنانهای که بود
 یعنی تیر تیر و چکان مانند دندانهای غولانست چه انیاب غوال خود محسوس بحسب ظاهر است
 نه اجزای آن بل و هم به تخنیر تخنیل غول را سبع قرار داده دندانها برای آن ثابت گردید
 و اینها از مختصات محضه است که در خارج وجود ندارد و مثالش در فارسی سه نر اهرم سیر
 نفس منون سائر و هم چون آشنا این غولم آواز و چون آوی شنیده که غول چیز نیست
 گمراه کننده تخنیل او را بصورت آدمی تصور کرده برای او آوازی ثابت گردانیده و باز آواز
 را با آواز آشنا تشبیه کرده باید دانست که مراد از خیالی در اینجا تصور شمره در قوت خیال که
 تا دیده آنها در آن از حدش شرک بوده باشد و از و همی جزویات مدد که با الوهم چنانکه شهرت از
 نیست زیرا که اعلام با قوتیه نه از آن قبیل است که در قوت خیالیه نفس شرک رسیده چه اصلا
 احسان آن راه نیافته است و نه انیاب غوال از معانی جزویه است بل صور کلیه آری بر تقدیر وجود
 اورا کس بخواس تصور بل تحقیق آنست که آدمی را قوت نیست در آنکه تابع و هم قوت عقلیه
 و از شان او است ترکیب صور و معانی تفصیل آنها و تصرفات در آن و اختراع اشیا که
 حقیقه برای آن نمایست مثل انسان با و جناح با و سر یا بغیر سر و انیاب غوال این قوت
 و اما چه در بیداری وجه در حالت نوم بکار خود مشغول میباشد سکونی برای او نیست پس
 این قوت اگر به طبیعت قوت عقلیه دراک می کند آنرا متفکر نامند و اگر به طبیعت و هم به بیداری
 اثر تخنیل گویند و در خیالت اگر از درکات تشبیه ترکیب تفصیل امری غیر موجودی خارج
 پیدا کرده است مثل اعلام یا قوت و آدم با و جناح آنرا مرکب خیالی نامند که بنظر مددک بود
 آنچه پیش بجا ظاهری آنرا داخل حسیات نموده اند و اگر بدون ترکیب تحلیل چیزی را پیش خود

اختراع کرده است مثل اینا بل غوال نیز او همی گویند و بسبب نبودن خودشن اجزای آن
 مدرک بجواس ظاهره آنرا از عقلیات شمرده اند و ازین بیان فرق در خیالی حسی و همی عقلی
 با حسن مجرّه ثابت گردید و بر بسیاری از اهل فن شبهه مانده حتی که ساجب الحدائق برای
 قول علامه تفتازانی که مذکور شد نارسیده بر ویل برز عم خود اعتراف می ساخته و در کتب
 عائب قولاً صحیحی با کمالا یعنی علی بن طالب و هم او نهو سید باب و هم در بیان تشبیه
 و آن شتم است بر فوائد عدیده فائده و تفسیر وجه تشبیه یعنی معنی مشتبه که در تشبیه
 بنظر شکل اما در تشبیه با بطریق اصالت و در مشبه بطور فرعیست و قید نظر شکل برای آنست
 که زید و اسد مثلا اگر چه در بسیاری از ذاتیات و عرضیات با هم اشتراک میدارند مثل
 حیوانیت و جسمیت و نمو و حرکت و وجود و غیر آن لیکن در نظر شکل هر یک است نه غیر آن
 منگیو نیکو مثل دیوار است و بنده مثل خداست اگر چه در مطلق وجود با هم اشتراک دارند
 بالجمله ملحوظ در اینجا اوصاف مخصوصه مشهوره نزد ایشان است و لهذا ادعای حمل مشبه بر مشبه
 بنظر ظاهر باعتبار اتحاد اوصاف درست دارند که آنرا تشبیه بلیغ گویند و ازین عالم است
 این بیت النوری س ای وز کار با وجود و تو افتخاره ای پیش ز آفرینش کم ز آفرینگار
 یعنی ای مانند کسیکه پیش از خلق و کم از خالق است و برین تقدیر مندرج شد اعتراف میکند
 برین شعر وار و کرده اند یعنی مبالغه از حد گذشته که مصداقش غیر از سفیر باصلی است علیه السلام
 نمی تواند شد معجزه او در فن شعر همچو اعتراضات قابل التفات نمی باشد و تمیید اصالت و عظمت
 برای خروج تشابه است تحقیقش همچنانکه از اسرار البلاغه و غیر آن مستفاد میشود و آنست که اگر
 اقتصار کرده شود بر جمع بین شینین و مطلق صوت و شکل یا بر جمع بین الوصفین بر
 هیچ واحد و قصد مبالغه در اثبات صفت برای چیزی و کسین ناقص ملحوظ باشد این کلام تنها
 را تشابه گفتن اولی است و هر یک تشبیه میتواند شد تا ترجیح احدی بر دیگری لازم نیاید اگر چه
 تشبیه بر او ادانش نیز باعتبار غرضی آنجا جائز است مثلا غره فرس اگر چند تشبیه جمع است
 یا صبح را گویند مشابره فرس است و در تشبیه بینا لکوشی منیر و منظم بدون کم و بیشی قرار میدهند
 در خصوص تشابه است و هر یک اصل فرغ میتواند شد و اگر گوی استماع ترجیح احدی است

مستند آنست که در مقام تشابه تشبیه جائز نباشد گوئیم تشابه باعتبار تساوی در وجه تشبیه
 و تشبیه باعتبار غرضی مثل آنکه کلام در آن باشد یا غرض بیان معانی آن بود و این هتاهتا
 اصالت و فرعیست پیدا کرد و مثلاً شخصی فرس اویده گفت غرضش مثل صبح است یا صبح را
 دید پس گفت این صبح مثل غره فرس است الغرض در هر دو مقام تشابه تشبیه هر دو ممکن لیکن
 در نظر منکر تساوی بود و حکم تشابه بهتر زیرا که تشبیه در اغلب مستعمل بر زائد بودن احد الطرفين
 و ناقص بودن طرف دیگر در وجه تشبیه میباشد فائده اصل در تشبیه آنست که شب ادنی
 و شب بعلی و اتم در وجه تشبیه و اشهر بود و تا ترقی شب ازین تشبیه که عبارت از برابر کردن
 مشبه با مشبه به در وجه تشبیه است حاصل شود و عدول از آن نکنند الا چند جا یکی آنکه علی
 از مشبه که مقول بود ممکن نباشد در نیجالت با دنی محسوس مستعمل شود و مخاطب تشبیه و هندی مثل
 تشبیه بجان تعالی یا قاتل ما متحاب تشبیه نورش با چراغ مثل قول تعالی *مَثَل نُورِهِ كَمِثْلِ
 فِيهَا مِصْبَاحٌ وَمِثْلُ قَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتْرُونَ رَبِّكُمْ كَمَا تَوُونَ الْقَمَرُ لَيْلَةَ الْبَدْرِ* و
 مثل قول مولانا می جامی *سه وجودش آن فروزان آفتابست بد که ذره از وی نرسد*
 و دوم آنکه بهتر از تشبیه که محسوس بود ممکن الوقوع در نفس الامر نباشد لذا گاهی فاضل از تشبیه
 اشهر تشبیه هندی مثل *اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على إبراهيم وعلى آل إبراهيم*
 چه حضرت ابراهیم علیه السلام نزد یهود و نصاری و عرب که بیشتر از اولادشان بودند نیز
 رحمت الهی شتبار داشتند و اهل فن از تشبیه این در وجههای بسیار داده اند که نخستین
 گنجایش آن همانند رو و گاهی بانفس خودش تشبیه هندی مثل این شعر نظامی و نعت دروغ
صلی الله علیه وسلم گزین کرده هر دو عالم توئی بد چون تو گر کسی باشد آنم توئی بد سوم
 در مقام ادعای حکم که بهتر از تشبیه تصور نیست پس بانفس خودش تشبیه در چنانکه ظهور
 گوید *سرا و تماشای نظرهای او بد سراپای او چون سراپای او بد چهارم جائیکه ادعای اکیلیت
 مشبه بر شایان واقع کرده باشد پس بطریق تکمیل ناقص هر چه صلوح مشبه به داشته باشد
 آنرا مشبه به گردانند و بالعکس مثل *سکله خورش جو عارض خوابان بد سنبالش همچو زلف
 سینه آن بد پنجم در مقام قبیح و دم که در نیجالت با قبیح تشبیه هندی مثل تشبیه وی که آثار جدی**

پرو باشد با سرگین بسته منتقار زده مقتول گوید که نماید شکل شان زنیسان بدیده بکارز
 سرگین خروسی وانه چیده پیشترم و مقام سلب کتوره تعالی یا انشاء اللهی بسکن کما
 مِنَ التَّسَاءِ امی زنان غیر نیستند شما مثل کسی از زنان دیگران در دون مرتبگی فائده
 گاهای و چه شبهه بنظر قومی محسن باشد و نزد قومی دیگر با محسن مثلا از یان زلف باکشت
 تشبیه هند بخلاف فارسیان و شعرای هندی رنگ محشوق را رنگ طلا تشبیه دهند بخلاف
 فارسیان بل ایشان رنگ عاشق را بان تشبیه میدهند و هندیان جسم محشوق را باهای
 تشبیه میدهند بخلاف فارسیان و تازیان و اشغال آن فائده و تشبیه اشترک طریقی
 از جهتی و افتراق از جهتی دیگر بنظر تشبیه هندی ضروریست و الا در صورت تساوی من
 کل وجه و تیان محض تشبیه صورت نه بند و آن اشترک بنا بر تحقیق علامه قفزازانی و غیر
 تلخیص و دیگر آنکه فن بیان عام است از اینکه در تمام ماهیت نوعیه طریقی باشد مثل تشبیه
 تمیسی با تمیسی دیگر در بودن هر دو از جمله کتان در مالیکه سماع را حال تشبیه معلوم
 باشد نه حال تشبیه یا در جنس مثل آنکه گویند این پیر این مشابه آن پیر این است در بود
 هر یک از ثوب یا در فصل مثل آنکه گویند این قبا مانند آن قباست و در بودن هر یک
 از پنبه چه پنبه فصلی است همین از حریر و صوف و غیر آن یا در وصفی خارج از حقیقت طریقی
 مثل کیفیات حسیه مانند رنگ و شکل و حسن ظاهری از تناسب اعضا یا عقلی مثل علم و علم
 یا اضافی اعتباری مثل ازاله حجاب و تشبیه دیس یا قبا و زرد و در کلفت و تشبیه
 و صلی و ست بچراغ و همچنین افتراق عام است از اینکه در فصل مع عوارض باشد چنانکه
 در و تمیص مشترک الجنس که یکی از پنبه و دیگر از حریر بود با اختلاف طول و عرض و بافت
 و دوخت و غیر آن یا در ماهیت و بعض عوارض چنانکه در شترکات و صفی مثل تشبیه در شیر
 با اسپ در سرعت رفتار که ماهیت و عوارض سوگ و چه تشبیه برای هر یک جداست یا حفظ
 در عوارض حقیقیه بود با اختلاف اشخاص از یک نوع چنانکه در و تمیص کتانی با اختلاف
 عوارض صدر الذکر و ازین قسم است تشبیه محشوقی با یوسف در حسن یا فقط در ماهیت فی
 با وجود اتحاد شخص چنانکه در قول بلقیس گانده بود بحال تخت خودش که جواهر سرخ را بجا

ممكن است مثل تشبيه ميوه ميوه در رنگ بود و نه بر خلاف مركب بنظر واحد که در تشبيه بران حقيقت کمتر بايست
 منتزعه من حيث الجميع بود و لهذا تا تمام اجزای شبيه به بدن مذکور نماند درست نباشد مثل تشبيه باوه با پنج کفش
 پيش آن قلاب هر کي ازین هر کس حسى عقلی بود و متعدد واقعه ثالث نیز باشد یعنی متکلف که بعضی حسى و بعضی عقلی
 باشد و در وجه تشبيه استی از هر قسم لازم است که طرفین نیز حسى باشند عقلی زیرا که در طرفین عقلمین و تشبيه غیر
 از عقلی نباشد چه وجه تشبيه امرى است ما خود از طرفین موجود و آنها وجود در عقلی مرکب بعضی باشد پس
 اما وجه تشبيه عقلی را لازم نیست که طرفین نیز عقلی باشند زیرا که عقل ادراک محسوسات و حقوقات نیز میتواند کرد
 بخلاف حس که ادراک حقوقات عاجز است و لهذا علما بیان گفته اند التشبيه بالوجه العقلى محتمل التشبيه بالوجه
 الحسى و عینش همین است که در هر وجه تشبيه وجه حسى ممکن است تشبيه بود عقلی نیز میتواند مثل تشبيه احدى
 حرمت است و تشبيه خسار بگل موی خوش تشبيه لفا بغير نرمی لمس و تشبيه پوست بدن با مغل و
 حلاوت و تشبيه آب شکر و خفای او از تشبيه بصوت ضعيف با همس ازین قبیل است این شعره ای است
 غنچه و خط سبزه و خسار گل و سبب است دوست نرگس لات را با گل چه تنگی غنچه و در بان سبزی خط
 و رنگ خسار گل محسوس شکر است مثال وجه تشبيه احدى عقلی طرفین حسى جرأت و تشبيه مرنج با تشبيه مثال وجه
 تشبيه احدى عقلی طرفین عقلی تلو فائده و تشبيه جوئی غیر نافع با عدم چه فائده وجود عدم از اسو عقليه
 مثال تشبيه و بهر عقلی تشبيه حسى هدایت و تشبيه علم با نور مثال وجه تشبيه و تشبيه عقلی تشبيه حسى تشابه
 نفس تشبيه عطر مخلوق کریم مثال مرکب حسى بنظر واحد که طرفینش مغز باشد تشبيه خاک چشم خروس در سخی
 واستاد است و مقدار مخصوص چه خاک و چشم خروس هر دو اگر چه مغز حسى اند لیکن وجه تشبيه بهی است وحدانی
 مرکب او صاف مذکور و ازین قبیل است این شعر عربی است وقد لاح فی الصبح الشراکما تری به کنتقوه و الاحتیه
 همین نوع است تحقیق ظاهر شد و صبح شریا بچنانکمی بی مثل خوشه انگور را در لایحه قتیکه شاگوفه برآورده لایحه انگور
 طولانی بود و نور او اصل تنورا بود بی حذف تا نور آن اند وجه تشبيه بهیست که ایست حاصله از صفا سببید
 مقدار بسیار شعر فارسی سه باره در زیر بران چه بیکل چرخ چه چتر برفق سر چون زمین ماه و وجه تشبيه در
 استای همان نام است و عین سیر است و تشبيه چتر با لاله ماه مدیر و خوشندگی است و این همه محسوسات
 مثال گیرید شکر تشبيه در ترک تشبيه هم است نه داده بر سبب بالین خود و کمان هر دو به تشبيه شاعر تشبيه
 بشکر اندازد و بر کمان نیست بل ایست حاصله از شکر اندازد که در پی صید گردیده و کوفت کشیده اند که

طالع حس سوسه شمشیر صحت پای سحر ریش در در قضا و لایحه تشبيه این است

و بخوابد و مکان ابرایین خود گذارد مثال کبسی که شبه احد و شبه مبرکت حبیبی است **ه** بیدار آن می که
 پنداری وان یا قوت تابسته و ریاجون بکشیده تیغ پیش آفتابسته مثال هر مبرکت حبیبی این شعر است
ه کان مشارا النفع فوق رؤسنا و اسیا فنالیل تهادی کواکب بگو یا غبار لکنجه بالای سر او نشیند
 ماکه دران غبار می خست مثل شبی است که ساقط میشوند دران کواکب آن شب یعنی شما باها نافرمانی مبع
 یک هدیت است نه اینکه غبار را شب و شبیر البشیر شبیه اوده و درجه شد برین شعر هدیتی است که از حرکت
 اجرام روشن مستطیل در جواس کپیر سیاه حال مده و از همین قبیل است این شعر خاقانی **ه** ابراز هوا بر گل
 چکان ماند بزنگی ایگان و در کام وی بچکان پستان نور انداخته و مقصود شاعر نسبت مجموع چکیدن
 باران مانا بر سیاه بر گل ننگی است که روی بچه را شیر میدهند نه اینکه گل ابروی بچه و ابرای ننگی اید باران بر شیر
 تشبیه اده باشد و وجه تشبیهی است که از احاطه چیزی سیاه بر سرخ و ترشح سفید از آن رخ حال آمده و از
 بدائع مرکبات هستی است که تشبیه در صورت واقع شود که در حرکت و اوصاف دیگر همچو **ه** چشم گریبان
 بزیر قصر آن جوی رشت و شیوه جنات تجری تحتها الانهار داشت و هم از این قبیل است این بیت **ه** بود چو
 پر تو باهی که در ریاست موج او بود چو در بحر اصول آن شوخ استا و از می قصه یعنی اندر پر تو باهی است که بدیا
 موج میزند و از این تشبیه لطفی دیگر هم میرسد که موج امواج دریا بر عضو در قفس کتی از و گاهی ترکیب است
 می باشد چنانچه درین بیت **ه** شود ز گوشه تشینی فنون عونت نفس پس گشت ز استا و هر فرد است
 مثال شبه مغز حبیبی و شبه بوجه تشبیه مبرکت حبیبی در عربی الشمس کلر اوفی کاهت الا شلال و مثال
 آینه است در کف نقوش و وجه تشبیهی است استفاد از استدارت و اشراق و حرکت سر و پیوسته با موج
 حتی که شعله چنان می نماید که از جوانان اثره منبسط شود و باز منقبض گردد زیرا که گریز نظری آفتاب است
 و خواهد که چشم خویر و اهن گردد و هدیت مذکوره دران اید و در فارسی **ه** زسلر تو شیر است آینه خنده
 مقصود در اینجا تشبیه خسارت با شیر آینه اشراب و وجه تشبیه امتزاج سرخ با سفید مثال شبه بفرود شبه
 و وجه تشبیه مبرکت این شعر خاقانی است **ه** چون ریهم آهین بنجم آهن به چشمه کینه چشم شمن به چشمه نیجا
 چشمه بنمودن چشم شمن بزخم سنان مبرکت شبه به بجهل آهن مغز و وجه تشبیهی است مانا شکل خانه
 ز غور و آهن مبرکت است مثال وجه تشبیه مبرکت عقلی قوله مثال است مثال الذین یحکمون الشوریة و
 لکم حکموا کما حکموا لکم و محلی استفقار یعنی مثال کسیکه علم تو نیست و او را شند باز بران عمل کند و

مما است بر دارنده کتابها و چشمه جریان انتفاع از آنها یعنی این است که در کتاب این در
 این امر عقلی است منتزع از چند چیز از فعل خاص چهار معنی بار بر داشتن و بودن آن محمول و
 علوم و جابل بودن همارا از آنچه در دست پس مشبه بر مرکب است و همچنین در جانب مشبه است
 و فارسی این است که نه محقق بودند در نوشتن و پارایست که در کتابی چند تشبیه داده است
 شاعر عالم بعمل را به پارایستی که حال کتاب را که بهترین نافع است باشد و آن را بدان منفعت
 سزید و در حدیثی عرض کشتند مثال و چشمه بر مرکب عقلی و طریفین و منور عقلی این بیت انور است
 سدید در جهانی و از جهان پیشی و هر چه هستی که در میان باشد و تشبیه سبب سبب آنه تشبیه به
 معنی و تشبیه راجع بودن استفاد استفا و منه فائده و تشبیه متعده و کسب قسم است
 اول آنکه همه این حسنی باشد مثل **ای این آنکوهی و آقا کداح** این این انکوهی
و آقا کداح و چشمه طریقت کاسه و قبح بافتاب و راه در تدر ویر و در خوشندگی و گوی و من
 و مثل تشبیه یکا فاکه بفا که دیگر در لکن و طعم در آنچه و در هم فکله هم عقلی باشد مثل تشبیه
 و اثری بناغ در حدیث نظر و کمال خدر و اخفای جماع مشهور مختلف که بعضش حسنی و بعضش
 عقلی باشد مثل تشبیه انسان با شمس در حسن طلعت در بزرگی نشان که اول حسنی و ثانی عقلی
 آرزو گوید و دشوار بود و وصل قوای باوشه حسن و در نهایت خوشتر شید کسی را در انداره
 و این قبیل است این بهر معنی گوی و درون می چون خواهد و تشبیه و تشبیه
 با خون بدخواه حسرت و مرغوب بودن است و اول حسنی و ثانی عقلی است فائده گاهی و چه
 تشبیه را از نفس تضاد و انتزاع نمایند و معنی تضاد و اشتراک را با تناسب قرار دهند و مقصود
 از آن طرفت یا استهزا باشد مثل آنکه جیبان را با آنکه تشبیل را با عامات تشبیه دهند و گویند
ما انشب الا بالاسد و انکه حاکم و این و در معنی و در و یکی آنکه او چنان در بخت است
 که خاتم در گرم و در هم آنکه او مانند خاتم است و در اینجا این سبب تفریق بود و هر چه گاه اول
 باشد و بنام تشبیه را در اینجا و او عای اشتباه هر دو ثانی معلوم شود که این کلام
 صوابی واقع نیست نه از روی حقیقت و نه از روی تشبیه بسبب عدم مناسبت مگر
 بسبب او عای محال پس هر که این کلام شنود و در اینجا بطلان خواهد و در سبب تشبیه

جمع کلمات
 در کتاب
 در کتاب
 در کتاب

نباشد و لهذا مطلب اعتراض میفرماید موسوی برین شعر صائب چون کمال
 غنچه تنگی میکند بردوش گل چه بر فراز این عمارت پر نیان آسمان چنین نوشته که
 لفظ چون را بجای چنانچه بسته اما عجب آنست که خودش بعد چند لفظ متصل گفت
 چنانچه درو گل و صغیر و نغمه که همه مفردات بوده اند باب چهارم در عرض تشبیه
 باید دانست که غرض تشبیه در اکثر احوال راجع به شبه میگردد و آن چند قسم است اول
 بیان امکان قوعی مشبه در جاییکه وقوعش مرغوب بود و امکان خلاف و ادعای
 امتناعش آنجا ظاهر باشد چنانچه درین بیت سه فان تغلق الاکانم و انت فیهم
 فان الیلک بعض دیم الغزال یعنی اگر تو فائق شوی بر خلق حالانکه این خلق
 هستی ممکن است زیرا که مشک پاره از خون آهوست و فائق است بر آن مخصوص شاعر
 هرگاه مدوح را فائق بر همه خلق قرار داد گوید از نوعش بر آمده جنبه براسه گردید و لهذا
 مدوح از جمله خلق است و این معنی ظاهر امتنع می نمود که فردی از افراد نوع مجرد است
 ممتاز گردد که از آن نوع بر آید لهذا شاعر از تشبیه او مدوح بشک که تشبیه منتهی
 امکان یعنی مذکور ثابت گردانیده مثالش در فارسی سه گراز خلق آید بر خلق سگ است
 عجب شمر گل از جنس گیاه است به مثال دیگری تیغ از گلوی سوختگان تندگذر و پرب
 از زمین تفته بلند کند گذار به و و هم بیان حال مشبه مثل تشبیه یک جامه بجامه دیگر و سگ
 بشرط آنکه سماع را رنگ تشبه به معلوم باشد رنگ مشبه چنانکه درین بیت سه دل از
 دواج رفیقان چو دیک بر آتش تن از غریب غریزان چو مرغ در مضراب به غرض تشبیه
 در اینجا بیان حال دل و تن مشبه است که سماع را از آن خبر نبود سوم بیان مقدار حال مشبه
 مثل تشبیه جامه سیاه بخراب و رشده سواد و ازین قبیل است این شعر انوری سه
 در پیش سیرین و میانش چه گویم به که دیدست کوی معلق بکاهی به غرض از تشبیه در اینجا است
 فردی برین دلاغری بیان است چهارم تقریر حال مشبه و تقویت آن یعنی ثابت گردانیدن
 حال مشبه در ذهن سماع و خاطر نشان گردانیدن آن مثل تشبیه سعی بیابان به نقش
 کردن بر آب سبب خاطر نشان گردیدن ازین تمثیل آنست که مشبه با محلی است و مشبه

احسن نفس انسانی بحیات زیاده تر از عقلیات بالوقت است پس آنچه بواسطه حسن می باید
 در او تر ذهن نشین و خاطر نشان میگردد و ازین قبیل است این شعر سنائی که صورت
 ابلهان چو دیگ تهنی است به از درون خالی و برون بسته است و درین اغراض چهارگان
 مشبه به در و چه شبهه اشهر می باشد و در غرض چهارم تم نیز کما لا یخفی پنجم ترین شبه
 یعنی زینت دادن مشبه در نظر سماع مثل تشبیه دادن رو سیاه بامرنگ آهو و ازین
 قبیل است قول استار که *كَلِفْتُ بِالسُّودِ الْأَعْضَاءَ طَرًّا وَمَا عِنْدِي فَضْلٌ*
بِزَيْنٍ بِسَوَادِ الْعَيْنِ لِإِنَّ نَسَانَ حُسْنٌ بِهِ وَهَذَا أَطْلَقَهُ الْإِنْسَانُ عَيْنٌ یعنی چشم
 شدم بر سیاه اعضا تمامها و سپیدی اعضا نرو من خوبی نیست زیرا که سیاهی چشم بر آن
 انسان حسن است و این تجماع بر دو کس چشم است و هم ازین قبیل است این شعر انوری که
 استری بوی سیاه زیر مفرق زنی به راست چون تیره شبی بسته بر و یک شبه ماه چشم
 تشبیه یعنی تفتیح مشبه مثل تشبیه رویکه در آن آثار چمک باشد بگیرین بسته که خروشان
 منقار بازده باشد مثالش در اقبل گذشت هفتم استظراف یعنی طرف و مادر شردن
 مشبه در ذهن سماع امی مشبه از جهت تشبیه بصوتی بر آید که عاده حضور صورت او درین
 ممنوع باشد مثل تشبیه انبار ز کمال که بعضی از آن افروخته باشد بدریای مشک که موجب از
 طلا بود که چنین صوت عاده ممنوع حضور شعاعی گوید *كَأَنَّهَا الْفَحْمُ وَالْجَادُ*
بِهِ بِحُجْرٍ مِنَ الْمِسْكِ مَوْجَهُ الدَّهَبِ یعنی گویا انگشت و اخگری در آن دریاست
 از مشک که جوش از طلاست و اکثر اشله تشبیه دهمی و خیالی ازین قبیل است و اول
 درین قسم تشبیه مشعل آتشین بر یازین که صاحب مع الصنائع آنرا بنام تشبیه غیر مرعی آورده یعنی آنکه
 ممکن غیر موجود باشد مقابل تشبیه مرعی که طرفینش از موجودات خارجیه بود چون تشبیه لشکر و زلف
 و در حقیقت این تشبیه نقل است و حسی باید دانست که متطرف دو قسم است یکی آنکه تشبیه بی فایده
 نادر باشد چنانچه گذشت و دوم آنکه در نش بجاالت حضور مشبه بود یعنی ذهن در وقت
 تصور مشبه تصور مشبه به کمتر انتقال نماید چنانچه درین شعر کمال امیل است و از این جهت
 گشتی گیران به سر سو هم آورده و قد بازده خم چه توجه گشتی گیران خمیه تن با سجد اگر گشتی

یافته میشود لیکن از تصور ابر و حصول تصور چنین گشتی گیران خیل کمتر این است اقسام
 تشبیه راجع بسوی تشبیه و گاهی راجع بشبیه شود و آن دو قسم است اول آنکه هر چه از طرف
 تشبیه در وجه شبیه نقصانی داشته باشد آنرا شبیه بسیارند بنظر او عا کلمیت او درین
 را تشبیه مقلوب گویند چنانچه درین شعر **و بکا الصبايح كان عن قاصد وجه**
المخلقة حين يستلح یعنی و ظاهر شد صبح گویا که سپیدی او روی پادشاه است
 وقتی که مع کرده میشود و ازین قبیل است این شعر **اندیشه بر فن بهندت ماند به خورشید**
 بهمت بلندت ماند که آسپ و بهمت مدوح و شبیه به گردانیده بنظر او عا کلمیت او
 در اطول می آید و تشبیه مقلوب در تشبیه ترین و تشبیه و استعراق تیر می تواند بود عا کلمیت
 زینت یا کثرت قبح و شبیه به یادها آنکه شبیه را در تر و معنی تر است و و هم چیزی را که
 شائش مقصود باشد شبیه بسیارند مثل تشبیه اوان که سینه روی را در استدارت و استراق
 با کرده نان و انداز در مخفی شاعری گفته **گدا از بسکه دیده تمام آسمان** و **لال عید او**
لب نان و این قسم غرض را اظهار المطلب ناسند یا پ خجسته و اقسام تشبیه باید دانست
 که تشبیه باعتبار طرفین و باعتبار ادوات و غرض اقسام کثیره و تقسیمات متعدد پیدا آید اما
 باعتبار طرفین پانزده قسم است اول هر دو مفرد غیر مقید مثل تشبیه زید باسد و تشبیه
 بگل و و هم هر دو مفرد مقید باقید که آنرا تشبیه در اقلتی باشد مثل تشبیه می بیفانده
 بتقش بر روی آب زیرا که وجه شبیه در آن مساوات فعلی با مدم آید و آن موثوقست
 بر قیدین مذکورین سوم یکی مفرد مقید و دوم مفرد غیر مقید مثل **خساره چو گلستان**
خندان و مثل **آینه در دست شال باشد شال آفتاب** و تشبیه مفردین را هر دو تنگ باشد
 تشبیه مفرد گویند چهارم هر دو مرکب شالش در عوی در بیت **کانت مشار النقع** گذشت
 و در فارسی این بیت **خاقانیت سه دیده باش عکس خورشید آتش انگیز از بلور** از این
 جام عکس همان آنگفته و معنی مرکب چنانکه گذشت هیت افزایم آمده از چند خبر باشد
 پنجم تشبیه مفرد مرکب چنانکه در شعر **کانت عجم الشقیق** گذشت و فارسی **شالش از بلور** و شال
 مع بلبله چون یک یک شدن گرفته بنظر او عا کلمیت او **شالش از بلور** و شال

در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

يَا مَنَاجِيَّ فَقَصِّبَا نَظْرَيْكُمَا تَرِيَا وَجْهَ الْأَرْضِ كَيْفَ تَصَوَّرَا تَرِيَا نَهَارًا
 مُشْمِسًا قَدْ سَابَهَ زَهْرَ الرَّبِّي فَكَأَنَّمَا هُوَ مَقْمَرًا أَيْ هَرُودِيَارَانِ مَن نِيَكِ نِيَكِرِيدِ
 خواهيدديد ووجه ارض را چگونه صورت گرفته است خواهيدديد وزي ابرو وغببار را چگونه
 باشد دران شگوفه هاي گريو ها پس گويانزوز شب ماه است پس شبه يعني روزاينته
 باشگوفه ها مرکب و شب ماه مشبه به مفروض است و از همین قبيل است اين شعر طاقاني است
 چون ريم آهن بزخم آهن به صد شمشيد کند چشم دشمن به چنانچه در بيان وجه تشبيه گذشت
 بهنضم هر دو متعدد و آن دو قسم است یکی مملوف که اول چند شبه مذکور نمايند و باز چند
 شبه با حجب ترتيب شده آزند بطريق لفظ و نشر تب مثل سه تافته زلف و شگفته
 رخ و زيبا قدا و مشک سارا و گل هوسى و سر و چمن است به دو هم مفروق که يك شبه
 و يك شبه به ذكر نمايند و باز همچنان آزند مثل سه رويت درياي حسن و اعلت مرجان و لفت
 غير صدف و بن در و ندان به هشتم شبه واحد و شبه به متعدد و آنرا تشبيه جمع نامند
 مثل سه گانما كبسب من لؤلؤ به منكضدا و بود و اقاح گويانتم ميکنند از دره
 بته يا ژاله يا بابونه و در فارسي سولوي جامي فرمايد سه عارض است اين يا قمر يا الله حمزه است
 اين به يا شعاع شمس يا آينه و لها است اين به هفتم شبه به متعدد و مشبه مفروق مثل سه
 صرغ الحبيب و حال به كلاها كالليالي به يفتخ ع حال من زلف يارمانند شب است
 و بعضى اين شعر را در مثال تشبيه تشويه آرند و گويند تشويه آنست كه شاعر صفتي از خود
 و صفتي از معشوق بيك چيز تشبيه دهد همچنانكه درين شعر زلف معشوق و حال خود را
 بشب تشبيه داده و ازين قبيل است اين شعر پارسي منطقي سه يك نقطه آيد از اول من
 و از دهان تو به يك موى خيزد از تن من و از ميان تو به و هم نوعيت از تشبيه متعدد
 كه آنرا تشبيه بالعلس نامند كه چيزي را مانند كند چيزي در صفت باو مشبه به را در صفتي
 بمشبه تشبيه دهند مثال سه از نعل مركبانش زمين سه ناچو مرغ به و زگر و لشكرش
 چو زمين چرخ پر خبار به مثال ديگر سه از ستم كيان شده مانند خار كوه به و ز شمعش گدا
 شده مانند كوه خار به يازدهم نوعي ديگر است از تشبيه متعدد كه يك تشبيه از موزع

سلب نمایند و تشبیهی دیگر ثابت کنند که در آن مبالغه زیاد بود مثالش متنبی گوید **لَوْ كُنْتُ**
تَأْتِيكَ السَّحَابُ وَإِنَّمَا حَمَمْتُ بِهِ وَصَيَّبْتُهَا الرَّحْمَاءُ حکایت نکرده و مشابه
نشد است بخشش ترا بر و جز این نیست که تب عارض شده است او را از رشک آن
و بارش او عرق محمود است که از غایت انفعال رخیه چو اولا شاعر تشبیه سحاب اب کرم
مدوح که بر سبیل او عار و گمیل ناقص تشبیه داده اند لفظی کرده باز با شخص محمود تشبیه داده
و او از و هم تشبیه تفضیل است از تشبیه متعده که چیزی را چیزی مانده کنند
باز از آن رجوع کرده مشبه را بر مشبه به تفضیل دهند مثالش **حَسِبْتُ جَمَالَكَ**
مُضِيًّا وَ أَيْنَ الْمَبْدُورِ مِنْ ذَلِكَ الْجَمَالِ و در فارسی این بیت است **تویی چون**
ماه امانا گو یا توئی چون **سرو امانا** سر عنا به سیر و هم نوعی از تشبیه مفرد است که آنرا
تشبیه بکنایت گویند که بر ذکر مشبه با کتفا کرده مشبه و ادوات تشبیه در آن صراحت نکرده
نکنند مگر بقدر سیاق کلام و بکنایه معلوم گردد و مثالش **لَوْ لَوْ اَزْ نَرَسِ فَرَّو بَارِيدٍ**
كَلَّ اَبْ دَاوِدَ وَ زَكَّرْكَ رَوْحُ پَرُو رَا لَشْ عَنَابِ دَاوِدَ که شاعر اشک ز راه **لَوْ لَوْ** و چشم را
به نرگس و خسار را بگل و دندان را به نرگ و لب را به عنباب تشبیه داده چهار وجهی
ست از تشبیه که آنرا تشبیه انضمام گویند و آن عبارتست از ذکر دو چیز قابل تشبیه و ظاهر
چنان نماید که مقصود تشبیه نیست مگر سماع بمفروض در ایاد که مقصود تشبیه است مثالش
كَمْ شَمْعِ تَوَلَّى مَرَا جِرَا بَا يَدِ سُوخْتِ و در ماه توئی **مَرَا جِرَا بَا يَدِ كَا سَتِ** ظاهر مقصود
تعب است از گداختن خود و در ضمیر تشبیه معشوق بشمع است یا نیز در هم نوعی از تشبیه
که مشبه و مشبه به یکی سازند با دعای کمال عظمت مدوح که بهتر از تصور نیست **الانقضاء**
مشبه لازم آید لهوری گوید **مَرَا تَمَا شَا لَقَرَّ لِي اَوْ يَدِ سِرَا يَا** او چون سر ایادی
و باعتبار دو تشبیه چند تقسیم دارد اول مشامت بر دو قسم قسم اول تشبیه پیش که در
مشبه در آن از چند چیز منفرع باشد و امثالش از تشبیه غنچه و تشبیه مشار النقع گذشت
و در فارسی بعضی از متأخرین مثل صائب و پیرالنش این طریق تشبیه انهایت مطلق میباشد
بر خلاف تشبیه دیگر و گویند بهتر آنست که هر مصرع ثانی تمثیل اول باشد چنانکه در پیش

به بند و بر قضا و بار دست جو نظام را چه همان شبست پریشان از سو چون تیر گرد
 و گاهی صبح اول تمثیل ثانی بود چنانکه درین بیت سه چون صغیر از کوچ منقاری می
 ماند از دو جانب پشت بر دیواری آیم باه و سکاکی مقید کرده است این متذرع را
 بغیر حقیقی آبی وجه شبهه وصف غیر حقیقی باشد یعنی تمثیل آنست که وجه شبهه چسا و عظام
 متحقق نباشد بل و بی مثل کمثل الحجاره محمل استفاداً که وجه شبهه یعنی حرمان
 انتفاع با نافع ابلغ مع کد و تعب و مصاحبت و صغی است و بی هر کلب از شعور و نزو
 صاحب کشف تمثیل یعنی تشبیه است و دوم تشبیه غیر تمثیل آن نزد جمهور تشبیهی است که
 از امور متعدد متذرع نباشد و نزو سکاکی آنکه وجه شبهه آن متذرع از شعور نباشد و بی
 و اعتباری هم نباشد بل حقیقی بود تقسیم دوم تشبیه و تقسیم است اول محل و دوم منحل
 محمل آنست که وجه شبهه در آن مذکور نباشد و آن بر چند نوع است اول آنکه با وجود عدم
 ذکر وجه تشبیه بر کسی مخفی نمازند مثل تشبیه زید یا سده که وجه شبهه در آن که جرات است بر هر کس
 ظاهر و دوم آنکه وجه شبهه را غیر از خواص ندانند مثل تشبیه علم حیات که وجه شبهه بر آن جهت
 ادراک است همچنانکه در تمثیل تشبیه عقلی مذکور شده و از همین قبیل است سه کل رعنا پیش از
 کف افسوس می مالد که وجه شبهه در آن درونی است که در کل رعنا و کف افسوس مشترک
 است سوم آنکه وصف کد امی از طرفین هم مذکور نباشد مثل این شعر خاقانی سه از
 عارض و روی و زلف داری با طائوس بهشت و ما را با هم چه و مراد از وصف آنست که یا
 بر وجه شبهه نداشته باشد اگر چه وصف دیگر در آن مذکور بود مثل نیا فاضل اسده چه لفظ
 فاضل اگر چه وصف تشبیه است اما دلالت بر وجه شبهه که جرات است نمیدارد چهارم
 و صفیکه ایامی بر وجه شبهه داشته باشد برای تشبیه ثابت کنن چنانکه درین بیت خاقانی
 سه خنجر سبزش چو سرخ آید بخون به خصرم می را نشان بینی بهم چه از لفظ سرخ و سبز
 که وصف تشبیه واقع شده ظاهر میشود که وجه شبهه در اینجا اجتماع حمرت و حضرت است
 پنجم آنکه چنان وصف تشبیه به مذکور نمایند که از آن وجه تشبیه معلوم شود چنانکه درین
 بیت کافیه سه فَاِنَّكَ شَمْسٌ وَالْمَلُوكُ وَالْكَبَّاءُ اِذَا طَلَعَتْ لَوِيْبًا يَنْهَوْنَ كَوْ

سه در
 خنجر سبزش چو سرخ آید
 به خصرم می را نشان بینی
 بهم چه از لفظ سرخ و سبز
 که وصف تشبیه واقع شده
 ظاهر میشود که وجه شبهه
 در اینجا اجتماع حمرت و
 حضرت است

یعنی تحقیق تو آفتابی و پادشاهان دیگر ستارگانند و قتی که آفتاب طلوع شد ظاهر میشود
که ام ستاره چه از وصف مذکور معلوم میشود که وجه شبهه لهور یکی را اختفای دیگر است
و ازین قسم است این بیت که دور و آینه همچو صبح باشد برقع رویت چه که یکینو نور خورشید
ست و یکینو نور اختر را یعنی برقع رویت مثل آینه دور دست که آن آینه مانند صبح
و مصراع دوم بیان صبح است پس درین بیت دو تشبیه است یکی تشبیه برقع با آینه
و دوم تشبیه آینه دور و صبح و این از بدائع تشبیهات است ششم آنکه وصف شبه
و مشبه به که دلالت بر وجه شبهه کند که کور نمایند همچنانکه درین بیت را که
چاکرانت بگهی رزم چو خیاطانند که هر چه خیاط نیندای ملک کشور گیر بگزینزه قدضم
توی چمانند که میرند بشیر و بدوزند چو تیر که لفظ گز و پیودن و بریدن و دوختن
و وصف بلاغم تشبیه است و نیزه و بشیر و تیر بلاغم مشبهه که ازان وجه شبهه یعنی بریدن
و دوختن سبب است قشیر و دوهم مفصل که وجه شبهه یا آنچه مستلزم وجه شبهه باشد دران
مذکور کنند مثال اول این بیت است لغز خرد ز لعل تو چون از شراب پای بد لرزد
و لم چشم تو چون از خمار دست بد که وجه شبهه لغزیدن و لرزیدن دران ذکر یافته
مثال دوم الکلام الغصیه کالهسل فی الحلاوة و وجه شبهه سبیل طبع است که طلاوت
را لازم بود و تشبیه دیگر تشبیه در قسم است قریب بتندل که دران انتقال از مشبه بسو
مشبه به بدون تا کمال حاصل شود و اسباب قریب و ابتدال چند چیز بود یکی وحدت وجه شبهه
مثل سیاهی و تشبیه رنگی بزکال و سپیدی و تشبیه غسل با برن و دوهم قریب مشبه به
باشه مثل تشبیه کنار با سیب تشبیه سپر با بدر و شکل و وضع یا کثرت مفرد مشبه به در
زهرن مثل تشبیه زلف با شب و تشبیه وی خوب با آفتاب مثال آن دو هم غریب تعبیر
و اسباب بود و غرابت نیز متعدد است مثل قده و ترکیب وجه تشبیه و بودنش مرکب
عقل چنانچه مذکور شد و مثل مناسبت بعیده در میان مشبه به چنانچه درین بیت
مختاریه ز ابرسیاه و پرف سپید وزین بنبر طوطی همین پدید شد از بیضه غریب به
که شاعر ابر را با زلف و پرف را با بیضه و زمین سبز را با طوطی تشبیه داده که از غرابت عالی است

و مثل ندرت حضور شبیه به در زمین بسبب آنکه خیالی یا وهمی باشد و چند آنکه وجه تشبیه
 مرکب از چیزهای بسیار باشد تشبیه بعید تر و غریب تر میشود خواه این ترکیب وهمی باشد
 یا خیالی یا عقلی و تشبیه بعید و غریب ابلغ بود از قریب مبتذل و گاهی تشبیه مبتذل بسبب
 تصرفی خاص غرابتی پیدای کند چنانکه درین بیت سه هیچ دل از زینت دنیا نشاء افلا
 نشاء عقده کارس از زندان گوهر انشده زیرا که تشبیه وندان با گوهر مبتذل است
 لیکن از نسبت عقده باز کردن لطفی جدا گانه پیدا کرده و گاهی در تشبیه مبتذل شرطی
 می افزایند که بسبب آن از ابتذال خارج گردد چنانکه درین بیت مختاری سه ماهی اگر ماه
 را از سر و بود قدح سردی اگر سر و را از ماه بود به شمال دیگره تویی چو ماه اگر ماه با
 کلاه بود تویی چو سر و اگر سر را قبا باشد و آرزین قبیل است این شعر سه سر و خوام
 فزیمای ترا به لیک اگر در سر و عنائی بود چه تشبیه معشوق با ماه و سر و مبتذل است
 اما بسبب شرط غرابتی بهم رسانیده و بعضی این را تشبیه مشروط نامند تقسیم دیگر تشبیه باعتبار
 غرض مقبول است یا مردود مقبول آنست که در افاده غرض وافی باشد و تشبیه به در و تشبیه
 مشهور تر و قاطع تر و مسلط تر بود در بیان امکان نزد مخاطب هر وف باشد و مردود آنکه
 در امور مذکور ناقص و ضعیف باشد تقسیم دیگر باعتبار ادوات تشبیهی که حرف تشبیه و
 مذکور نباشد آنرا مود گویند چون روشنی گل است را آنچه در حرف تشبیه مذکور باشد آنرا
 بر مثل و مطلق نامند و مود گوید و دو قسم کلی آنست که فقط ادوات تشبیه را محذوف نماید
 چنانچه گذشت و دیگر آنکه با وجود حذف ادوات تشبیه به استوفیست به مضاف نمایند
 مثل لعین الهاء درین شعر و الريح يلعب بالفضون وقد جرى بذهاب الحصيل
 على الجبين المساء یعنی سیم بازی میکند با شاخها و حالتیکه جاری شده است ملائحتی
 بر نقره آب آصیل عبارت است از وقت بین العصر و المغرب و سر و از ذهب الاصل فتا
 ز رویست که در بیخوت می باشد مقصود شاعر تشبیه آفتاب را با طلا و تشبیه آس با جبین
 که بعضی نفوس پسین شبیه به مضاف نامند و تشبیه مضاف الیه ساخته و آرزین قبیل است
 این بیت سه چشمش گرفته سرخی لاله لاله روشش گرفته ز روی عهده یعنی چشمش

این شعر در کتاب
 شرح المصنوع
 ج ۱ ص ۱۲۰
 آمده است

مانند عهرست و روی او که مثل الماست و ازین قبیل است نای گل و طبل شکم و وجه تشبیه
 سو که آنست که در تشبیه مخدوف الاوات مبالغه و ابهام عینیت میباشد بخلاف مثل
 و عجب است از صاحب نهر انکصاحت و دریای لطافت که برخلاف فن بیان معنی موکد
 و بر سبب بالعکس بیان کرده تقسیم دیگر تشبیه باعتبار ذکر طریقتین و اوات تشبیه و وجه
 شبه و مخدوف بعضی تشبیه است قوی و ضعیف و متوسط و مجموع آن هشت تشبیه است
 اول آنکه تشبیه برانندگور و اوات تشبیه و وجه تشبیه را مخدوف کنند مثل زید
 شیرست و دوم آنکه در مقام استخبا تشبیه را نیز مخدوف کنند مثل شیرست و در باب سیم
 پر سر زید چگون است سوم آنکه تنها مخدوف تشبیه مخدوف کنند مثل زید شیرست و در جرات
 چهارم آنکه در محل استخبا تشبیه را نیز مخدوف کنند مثل شیرست و در جرات پنجم آنکه در تشبیه
 مخدوف نمایند مثل زید مانند شیرست ششم آنکه در حال استخبا تشبیه را نیز مخدوف کنند
 مثل زید شیرست هفتم آنکه بر هم پاراندگور سازند مثل زید مانند شیرست و در جرات هشتم
 آنکه تشبیه را در مقام استخبا مخدوف نمایند چنانچه اگر پرسند زید کیست گوئی یا زید شیر
 است و جرات و ازین اقسام ششگانه و در اول اقوی و در اخیر اضعف و چهار
 باقی متوسط و سبب قوت و حالت مخدوف اوات تشبیه و وجه تشبیه آنست که چون
 اوات تشبیه مخدوف شود تشبیه گویا عین تشبیه باشد و همین است تشبیه بلیغ
 و اگر وجه تشبیه را مخدوف کنند عمومیت حاصل شود و اینهم بلیغ است پس تشبیه
 که این هر دو مخدوف است قوی تر است و هر چه یکی ازین هر دو دران مذکور شود
 نسبت اول ضعیف خواهد بود و آنچه دران هر دو مذکور شود اضعف خواهد بود
 فالجی فی الامام الموفق للاتمام والصلوة والسلام علی خیر الانام و
 علی آله وصحبه العظام

رسد علی محمد و علی آل محمد کما صلیت علی

شبهه فاضل تر از شبیه است و از وجوه مستثنیات
اندازی در آن یافته نمیشود و جواب این تشبیه در فضل است در وجه اول از وجوه مستثنیات
آنست که اعلی تر از شبیه در ممکنات امکان وقوع ندارد جواب و وجه آنست که
آنحضرت این درود قبل از علم افضلیت خود بر سایر انبیاء تجویز فرموده باینکه فرمود
در صحیح مسلم از انس رضی الله عنه روایت است که مروی آنحضرت صلی الله علیه و سلم را گفت یا خیر این
فرمود ذلک ابراهیم است و آنکه این تشبیه بنظر تو اضع را نکسار برای تعلیم است
واقع شده چهارم آنکه کاف کجا برای تعلیم است نه تشبیه سیم آنکه تشبیه متعلق به آن
آنحضرت است ششم آنکه تشبیه مجموع با مجموع است و افضلیت مجموع مشبه به با اعتبار
افضلیت آل ابراهیم است علیه السلام که بسیاری از انبیاء گذشته اند لیکن خود
آنحضرت صلی الله علیه و سلم افضل بوده اند از ابراهیم علیه السلام هفتم تشبیه در بخاورد
بر آنحضرت و آتش شبیه به درود بر حضرت ابراهیم و آتش بوده است و شک نیست
که درود بر حضرت ابراهیم و آتش در بدو حال نزد مخاطبین یعنی عرب و یهود و نصاری
که پیشتر از اولادشان بودند و آتش و آتش درود بر آنحضرت و آتش و اینقدر است
گویند نفس الامر درود بر آنحضرت افضل و اکمل بوده است همچنانکه در قوله تعالی فاذکروا لله
کذا کوه آگام که ششم آنکه درود بر آنحضرت و آل او تا از زمان تنصیر محض بود و درود
بر حضرت ابراهیم محسوس شده بود و آثارش مشهور و اینقدر برای تشبیه کافی است هم
آنکه این درود برای تعلیم است پس صلوة دعوی هر یک از مؤمنین مشبه است و صلوة
ابراهیم علیه السلام مشبه به و ازین الزم می آید مگر افضلیت صلوة ابراهیم بر صلوة هر
از مؤمنین نه بر صلوة جمیع مؤمنین و هم آنکه تشبیه در نفس صلوة است نه در تقدیر کیفیت
و وقت همچنانکه در قوله تعالی انا و حینا الیک کما اوحینا الی نوح و قوله کتب

در نبودن پدر است

ست و معنی اینست اللهم صل علی

عندك كما صليت على ابراهيم وعلی آل ابراهيم

مثل قوله تعالی فا ذکر و الله کذا ذکره آباءکم یعنی اذکر و الله

نعمه کما ذکر و ن آباءکم بقدر احسانهم الیکم و و از و هم که در

تشبیه افضلیت صلوة هر یک بر صلوة سابقین است پس همچنانکه صلوة بر ابراهیم

علیه السلام افضل بر صلوة همه سابقین بوده است همچنان صلوة بر آنحضرت صلی الله

و سلم نیز افضل بر صلوة همه سابقین مراد است که بخانه آنها ابراهیم علیه السلام بوده است

کذا قالوا ولا یخفی ما فی بعض الجوابه من الحسن والقبح

خاتمه

الحمد لله علی احسانه و اشکره علی نعمه و الصلوة و السلام علی سوله خیر خلقه و آله و صحابه

اجمعین الی یوم الدین که درین زمان سعادت اقراران و آوان بنشاست قرآن مجید

رسائل نادره الوجود و کتبه حکایت عظیم الشهور یعنی نور الصباح فی احوال الصالح و وجوه

تشریح الکیسب التیمی و غیر المسائل المطهر الخلیل و رساله عالم الواجب تقی و التوفیر بالتشبه

که همه با آنرا افادات جامع الهدایات تصنیف عالم علوم ربانی که محقق حقائق همه را فی حق تعالی

تشریح طریقت سلطان المتکلمین بر بیان الفقیهین مولانا الحاج المفتی محمد سعید دادام

فضله و ایقانه که برای استفادہ طالبین و افادہ کاملین با جاد

تصنیف مدوح الشان با حسن بی طریقه خوش سلوبی بجمع عالم علوم

حق تعالی که در هر کس میجوید و معشوقی قلمی شاکر تصنیف تبارک در مطبع علی

یا چهارم و در هر کس میجوید و معشوقی قلمی شاکر تصنیف تبارک در مطبع علی



CALL No. { ١٩١/٥٥١...
 ACC. No. ٩٨٩٥.....
 AUTHOR.....
 TITLE.....

--	--	--	--

THE BOOK MUST BE RETURNED BY THE DUE DATE

MAULANA
 AZAD
 LIBRARY



-:RULES:-

ALIGARH
 MUSLIM
 UNIVERSITY

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1/- per volume per day shall be charged for textbooks and 10 P. per vol. per day for general books kept overdue.